



«هفت داستان» را انتشارات نگاه چاپ کرد؟

بله، البته اول نام کتاب چیز دیگری بود. بعد کتاب «زننده باد رئیس جمهور» دچار دزدی شد. کتاب برای تجدید چاپ، تقریباً نصف می شد که چاپ نکردم. نوشتن خون دل خوردن بود ولی میل به نوشتن می جوشید.

در مقطعی در آثار نوشتاری شما نگاه اسطوره شناسی به خصوص در باره شاهنامه دیده می شود. ریشه این نگاه چگونه شکل گرفت؟

در دوران یک ساله کارمندی بد مهری های زیادی با شاهنامه دیدم. از سوی دیگر به هر کس گفتم شاهنامه بخوان، بهانه آورد سخت است. آن بی احترامی های از روی نادانی، ماجرای دشوار بودن خواندن شاهنامه و دستکاری های بی حساب و کتابی که از سوی برخی نویسندگان به بهانه شاهنامه می شد، انگیزه شد تا داستان های شاهنامه را بدون کم و یا زیاد کردن یک کلمه از شعرها، به زبان روان و ساده ای امروزی بنویسم. مجال آن پیش نیامد تا کرونا پیش آمد و سینما تعطیل شد. دیدم زمان مناسبی است به دغدغه های خودم بپردازم. برگشتم به جوشش درونی دیرسال و نوشتن رمان و داستان و کار شاهنامه. خوشبختانه از آن دهه پر از سوء تفاهم و برداشت های ناروا دور شده بودیم. من در تمام سال های کارهای فیلمنامه، مثل آهن ربا به مغناطیس ادبیات جذب و به ناچار دور می شدم و یادداشت های ادبیاتی روی میز مانده بود. یکی از آنها کار شاهنامه بود.

واکنش مخاطب چگونه بود؟

به شاهنامه؟

بله...

زمانی که گفتگو درباره شاهنامه با ناشری گرانمایه پیش آمد، ایده را دوست داشت، منتها گفت کتابفروشی های پر از شاهنامه است، از اصل کتاب، تا کتاب هایی که به بهانه شاهنامه نوشته شده، گفتم نگاه متفاوتی دارم. همین زمان کتاب های صوتی مورد استقبال بود. قرار شد کار را صوتی کنیم. هدف من رسیدن پیام شاهنامه به مخاطب بود. وقتی کتاب اول آماده شد، ناشر گفت برای یادگاری چند جلد هم چاپ کنیم و چاپ آن ادامه یافت. زمانه عوض شده، کسانی تا چرخه را اینستاگرام می زنند احساس آگاهی دارند و خود را بی نیاز از کتابخوانی می بینند. غافل از اینکه کتابخوانی برای جمع کردن معلومات و به رخ کشیدن نیست. دنیای ما عوض می شود. انتقال این مفهوم آسان نیست که هنر چگونه دنیای ما را زیبا می کند. حلوا تن تنانی است باید چشید تا فهمید.

آیا کتاب «مرگ سینمایی» را می توان ادای دینی به ناصر ملک مطیعی بدانیم؟

مرحوم ملک مطیعی محبوب بودند و با محبوبیت از دنیا رفتند. آن سال ها در کرمان با نوجوانی که شاگرد کفاشی بود برخورد داشتم. سینمای آن زمان از او موجود دیگری ساخته بود، منهای اینکه مانند ملک مطیعی راه می رفت، منش لوطیگری و اداهای مردانگی زود هنگام داشت. می گفت مرد اگر هست، ناصر ملک مطیعی است. به سن خودم بود. ایده نوشتن داستان «مرگ سینمایی» از آدمی آمد که شبیه خودش نبود. البته با سه داستان دیگر کتاب هر یک نشانه ای از تغییر در جامعه و زمینه های اعتراض علنی سال ۵۷ بود. ناشر خوش ذوق، عکس مرحوم ملک مطیعی را از داستان اول روی جلد کتاب گذاشت.

دورانی که در کرمان زندگی می کردید با هوشنگ مرادی کرمانی ارتباط داشتید؟

در کرمان نه. ارتباط در تهران آغاز شد. به واسطه خلوص و صمیمیت آقای مرادی، به ایشان خیلی علاقه دارم.

به نظر می رسد در سبک نوشتاری تحت تأثیر هوشنگ مرادی کرمانی نبوده اید؟

داستان های هوشنگ عزیز مانند خودش ساده و شیرین است. من شیوه دیگری را دنبال می کنم. جز «مرگ سینمایی» و داستان های «هفت داستان»، در رمان هایم شکست زمانی و روایت های تو در تو زیاد است. برخی خوانندگان، رمان هایی را با این ویژگی دوست ندارند، اما برای غرق شدن در دنیای رمان، باید دل داد و صبوری کرد تا پس از چندین صفحه با فضای کار آشنا شد. ناشرهای عزیز رمان هایم، «افسانه یک نجیب زاده ایرانی» و «ایران نام دختر است»، دوست داشتند کتاب ها صوتی شود، ولی در عمل این نگرانی هست نکند شنونده داستان را گم کند.

برسیم به حضور شما در عرصه فیلم نامه نویسی برای سینما، شروع سختی بود؟

اذیت و آزار در حوزه ادبیات بله. با فیلمنامه نویسی از داستان نویسی دور نمی شدم. به فکرم رسید تجربه کنم. چند کتاب آموزشی خریدم و فیلمنامه نوشتم، ولی نمی دانستم چه باید کرد؟ کجا باید برد؟ هیچ سینماگری نمی شناختم.

آیا در آن دوران (دهه شصت) سینما می رفتید؟

نه به اندازه دوران نوجوانی. رابطه من با سینما بیشتر تفتنی بود.

با اولین فیلمنامه چه کردید؟

دوست عزیز می گفت خواهر زاده یکی از کارگردان های سینما در اداره ما کار می کند، می خواهی فیلم نامه را از طریق خواهر زاده به دست کارگردان برسانم. قبول کردم و خوشحال هم شدم.

نام این کارگردان چه بود؟

مرحوم بدالله صمدی. ایشان فیلمنامه را خواندند و با من تماس گرفتند. رفته منزل ایشان در نارمک. گفتند فیلم نامه را دوست دارم. البته نام فیلمنامه «همسایه ها» بود، در اجرا شد «آپارتمان شماره ۱۳».

فیلم در جشنواره فیلم فجر همان سال بسیار مورد توجه قرار گرفت و در چند بخش مثل فیلم نامه سیمرغ برد...

بله، جایزه بهترین فیلم نامه را برد و همین باعث شد فاصله من از ادبیات بیشتر شود، چون سفارش نوشتن فیلم نامه آمد.

درآمد فیلم نامه نویسی، تفاوت بسیاری با درآمد نشر کتاب دارد؟

اصلاً قابل قیاس نیست.

در عرصه فیلم نامه نویسی در کارنامه کاری شما تنوع زیادی دیده می شود. برای داریوش فرهنگ در ژانر کودک و نوجوان نوشتید و یا برای «جوانمرد» اجتماعی و...

کارها بر اساس سفارش بود تا علاقه خودم. فیلم نامه در «سرزمینی دیگر» نوشته مرحوم ضیاءالدین دری بود، به درخواست خودش بازنویسی کردم.

با کارگردان های صاحب نام مثل کیمیایی و مهرجویی همکاری نکردید؟

هیچ وقت برای گرفتن سفارش کار به کارگردانی نزدیک نشدم. یک بار چند سال پیش از مرام و اخلاق کارگردانی خوشم آمد و به او گفتم حاضر برای شما بنویسم. بعد کرونا پیش آمد و البته ارتباطی هم نداشتیم. هنوز هم با همین روش سراغ فیلمنامه می روم. پیشنهادی مناسب مرام خودم باشد. مانند کتاب، برای سینما ایده های زیادی دارم. طرح و یادداشت روی هم تلنبار شده، ولی شرایط سینمای ایران، بدون ناخنک زدن دیگران نمی گذارد تا راحت وارد گفتگو شوی و طرح بدهی. این است که

روی همان چند طرح و ایده ای که پیش از این به کسانی دادم، مانور می دهم، تا چرخ جور دیگری بچرخد.

آیا از کار با عباس جوانمرد در «سرزمینی دیگر» و یا خسرو شجاعی در «افسانه پوپک» و... راضی بودید؟

برای «سرزمینی دیگر» اصلاً با آقای جوانمرد برخورد نداشتم. «افسانه پوپک» و «سمن گل» هم به همین صورت، تنها با تهیه کننده ارتباط داشتم. «پوپک» از سوی چند تهیه کننده دست به دست شد و سرانجام به آقای مجید مدرسی رسید. ایشان هم از حاصل تولید به شدت ناراضی بود. روزی آقای محمدمهدی دادگو با من تماس گرفتند، گفتند فیلم با هزینه زیاد ساخته شده و سر و شکل ندارد، هفت نوار وی اچ اس به من دادند بلکه روی راش ها دوباره داستانی درست شود. راش های فیلم را دیدم و برگرداندم، گفتم نمی توانم کاری بکنم. بگذریم.

با توجه به این چالش ها بود که تصمیم به کارگردانی گرفتید؟

چندین عامل روی هم جمع شد. پس از این ماجرا، فیلم نامه ای نوشتم به نام «مونس». بردم فارابی. مدیر وقت فارابی از من خواست فیلم نامه را برای ساخت به کارگردانی واگذار کنم که گرفتاری هایی داشت. ایشان را اصلاً نمی شناختم، با آنکه چند تهیه کننده خواهان فیلم نامه بودند، نه چار پذیرفتم و فیلم نامه به آن کارگردان داده شد.

چه کسی فیلم را ساخت؟

حمید رخشانی. ایشان آنقدر در فیلم نامه دست برد که فیلم در سالن خانه سینما با خنده های توأم با تمسخر اهالی سینما مواجه شد. با آنکه کارگردان در سینما بود، همه از من می پرسیدند جریان چیست و سکوت کردم. یکی از خانم های بازیگر با دلسوزی به همه می گفت فیلم نامه عوض شده و... بگذریم. آن سکوت، بیجا نبود. همان شب و همان جا تصمیم گرفتم اگر فیلم سازی اینقدر سهل و آسان است چرا خودم نوشته هایم را نسازم. از فردای آن روز چندین کتاب آموزش کارگردانی خریدم و مثل یک دانشجوی درس خوان و جدی شروع به فراگیری کردم. فیلم نامه ای داشتم و با سید کمال طباطبایی قرارداد نوشتم ولی با مخالفت کانون کارگردانان که آن زمان در معرفی فیلم سازان دخیل بود مواجه شدم. وزارت ارشاد گفت باید برای کارگردانی از کانون مجوز داشته باشی که سراغ آنها نرفتم، بلکه امتحانم را با فیلمی آزمایشی در سیمافیلیم دادم. فیلم نامه «فرشته مرگ» از خودم نبود، پایان هم نداشتم، ساختم و شد مجوز کارگردانی.

نکته قابل مشاهده در کارنامه فیلم سازی شما علاقه تان به فیلم هایی با ساختار کلاسیک است که در فیلم «یک اشتباه کوچولو» در قالب کمدی موقعیت قابل تعریف است؟

داستان «یک اشتباه کوچولو» را عمداً انتخاب کردم تا در حوزه سینمای پر مخاطب و تجاری بمانم. «خانواده ارست» را زودتر از آن نوشته بودم که گذاشتم کنار. فیلم نامه «یک اشتباه کوچولو» در سی دقیقه پایانی عوض شد.

چه اتفاقی پیش آمد؟

به داستانی که با فضای کمدی شروع شود و رنگ تراژدی بگیرد علاقه دارم. در فیلم «همه چی عادی» تا حدودی به آن رسیدیم. «یک اشتباه کوچولو» به گونه ای کاری تعاونی بود و یک سرمایه گذار داشت. دو بازیگر فیلم شریک بودند. پایان فیلم با فشارها به سویی رفت که خلاف میل بود.

منظورتان از یکی از سرمایه گذاران فیلم محمدرضا شریفی نیا است؟

آقای شریفی نیا هم سرمایه گذار بود، هم به عنوان نماینده سرمایه گذار عقیده داشت فیلم تا انتها از کمدی فاصله نگیرد، زیرا با پایان خودش، شاید بحث توقیف پیش بیاید. به عنوان اولین تجربه سینمایی، نمی توانستم باطمینان بگویم تشخیص آن ها نادرست است یا من بیشتر می دانم. در واقع با این تردید کوتاه آمدم.

آیا شریفی نیا در حین کارگردانی در کار شما دخالت می کرد؟

خیر، در کارگردانی، میزاسن و دکوپاژ هیچ دخالتی نداشتم. آنچه در این باره می گویند شایعه و بیجاست. رضا شریفی نیا هنگام کار همراه است و حرف های عمل می کند.

در «یک اشتباه کوچولو» بازیگران سلبریتی و سرشناسی مثل امین حیایی، مریلازاری و شیدا خدا داد بازی داشتند؟

با توجه به بودجه بسیار ناچیز فیلم، رضا شریفی نیا همت کرد و بازیگران مشهوری در فیلم بازی کردند. همین کار اسمش

همراهی است.

«خانواده ارست» هم کاری اجتماعی و قابل اعتنا در کارنامه کاری شما محسوب می شود؟

کتابی خوانده بودم درباره حضور ارست هولستر انگلیسی که در اصل آلمانی بود. هولستر در زمان قاجاریه برای کار تلگرافخانه به ایران آمده بود. همان را بهانه ای فیلم نامه ای امروزی کردم. با آنکه فیلم نامه مورد تشویق بود و قول حمایت داشت، پوست پیازی کف دست تهیه کننده نگذاشتند و با خون دل جمع شد. تهیه کننده گفت بیش از صد و ده حلقه نکاتیوی که آن زمان ارشاد به فیلم ها می دهد، یک حلقه اضافه نمی خرم. ندارم که بخرم. حین کار دست و دل من و فیلم بردار، مرحوم الوندی دائم می لرزید. با آنکه بسیاری سکانس ها نیاز به تکرار داشت گذشتم. قصه همان بود و اجرا مطابق میل نبود. همه می گفتند متن عالی است، از جمله مرحوم مشایخی که گفت برای این دیالوگ ها هستم. اصلاً همیشه با محدودیت، بویژه پول روبه رو بودم و در هیچ فیلمی حمایت دولتی نداشتم.

آیا مثل برخی از کارگردان ها به بنیاد سینمایی فارابی برای تهیه فیلم های تان مراجعه نکردید؟

فیلم نامه ها که از سوی تهیه کننده یا خودم تحویل می شد، ولی مشمول مهری نبود، تا آخرین فیلمم «هما کی میاد؟» که سیصد میلیون وام دادند و زمان بازپرداخت خیلی جدی پای آن ایستادند که به طور قانونی حق آن ها بود، ولی «هما» تجاری نبود و پخش کننده هر بار گفت نمی توانم سینما بگیرم. این بود که نیمی از مالکیت فیلم برای ادای وام واگذار شد. سال ها پیش برای اکران فیلم در هنر و تجربه اقدام کردم که سنگ انداختند، ولی این روزها با محبت دوستی و برخورد صمیمانه مدیر این گروه، قرار است «هما کی میاد؟» پس از سال ها اکران شود.

در «قبرستان غیر انتفاعی» سراغ یک سوژه جذاب (ایجاد و ساخت یک قبرستان خصوصی) رفتید. از این تجربه بگوئید؟

فیلم در زمان نمایش در بدترین زمان ممکن از نگاه پخش، یعنی اسفند ماه اکران شد. از اول فروردین ماه هم نوبت با فیلم های نوروزی بود. با این اکران بد، چه انتظاری می شد داشت. فیلم پتانسیل داشت ولی سالن نداشتم. دوستی گفت یکی از جوانان سینما که از پشت دوربین به تهیه کنندگی رسیده، مادر بزرگش را برده حوزه هنری، جیب و داد کرده و او سینما گرفته. گفتم من مادر بزرگ هم داشتم باشم چنین کاری نمی کنم. اساساً برای جار و جنجال ساخته نشدم. یک بار برای فیلم «همه چی عادی» رفته حوزه که چرا به فیلم من سالن نمی دهید؟ سالنی ته شهر دادند تا بگویند دادند. یک بار هم خودم از مدیر شریفی برای سینما فرهنگ یک هفته زمان گرفتم. پخش کننده، فیلم دیگر خودش را در وقتی که من گرفته بودم شریک کرد. نمایش «قبرستان غیر انتفاعی» در جشنواره هم زمان ناهار بود. «خانواده ارست» با پرده های پس و پیش برای خارجی ها نمایش داده شد. از این اتفاقات زیاد پیش آمده. پول هم نداشتم در مجله سینمایی پرونده درست کنم و نقد بخرم. برخی بلدند من بلد نیستم. در سینما هر کسی را رهبر کاری ساختند. هر فیلمی نیاز به آدم هایی برای این گونه کارهای ضروری دارد. «قبرستان غیر انتفاعی» اگر برای من بهره نداشتم، برای سازندگان قبرستانی لاکچری در لواسان سودآور شد. لوکیشن فیلم من زمینی در لواسان بود.

در «قبرستان غیر انتفاعی» از حامد بهداد هم استفاده کردید که هنوز استار نشده بود؟

چرا بود. سرمایه گذار علاقه داشت او باشد.

انتخاب شما نبود؟

چرا که نه. سینمای ایران روی سبیل بازیگر می گردد. البته اگر دوستان بازیگر ناراحت نشوند برای بسیاری فیلم ها، مثل فیلم های خودم، مهم نیست بازیگر کیست. یعنی بسیاری از بازیگران، اینقدر در حین کار بی انگیزه هستند که تفاوت نمی کند کی در کدام نقش بازی کند. به ناچار هنوز باید برای بازیگری شایسته، نام کسانی مثل مرحوم فنی زاده تکرار شود. البته بازیگران سینمای ایران در مجموع توانمند هستند، ولی مانند سینمای یکنه دنیا برای نقش هارضا نیست نمی کشند.

نکته ای هست بخواهید اضافه کنید؟

تا همین جا هم نفهمیدم چطور این همه نکته گفتم، از کودکی، مدرسه، کتاب، فیلم نامه، هرگز بنا نداشتم سر در دل باز کنم، ولو گذر. چه نکته ای گفتنی تر از اینکه جناب اسماعیلی گرامی، خیلی هنرمندی که آدم ها را به حرف بیاوری، جوری که زمان را نفهمند، قدر خودت را بدان.